



: [20.1001.1.22286713.1401.14.53.2.2](https://doi.org/10.1001.1.22286713.1401.14.53.2.2)

نقش خاندان اینجوی شیرازی

در حیات سیاسی و فرهنگی هند (۹۴۵-۶۸۰ق)

بدراالسادات علیزاده مقدم^۱

چکیده: خاندان اینجوی شیرازی از جمله خاندان‌های برجسته ایرانی عصر صفوی بودند که پس از مهاجرت به هند توانستند به مدد تجربیات سیاسی خود، منشأ تأثیرات قابل توجهی در عرصه‌های مختلف هند باشند. نگارنده این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که خاندان اینجوی شیرازی در این برده چه نقشی در حیات سیاسی و فرهنگی در دربارهای جنوب و شمال هند ایفا کردند؟ یافته‌های پژوهش مؤید آن است که خاندان اینجو در دوره حضور خود در جنوب هند، علاوه بر تلاش به منظور گسترش تشیع، نقش مهمی در برقراری ارتباط میان دولت‌های این ناحیه و دولت صفویه ایفا کردند. اینجوها در شمال هند نیز علاوه بر آنکه از مشاوران اصلی گورکانیان در امور سیاسی، بهویژه در رابطه با ناحیه دکن بودند، در اعتدالی فرهنگ ایرانی و اسلامی بهویژه زبان فارسی نیز نقش قابل توجهی ایفا کردند.

واژه‌های کلیدی: خاندان اینجوی شیرازی، صفویه، نظامشاہیان دکن، گورکانیان هند

۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور alizadeh.b@pnu.ac.ir
تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۱/۲۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

A Quarterly Journal Of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 14, No 53, summer 2022
Reserch Center for Islamic History, <http://journal.pte.ac.ir/>
Scientific-Research, pp. 93-114



Investigating the Role of the Inju Shirazi Family in the Political and Cultural Life of India (945-1068 AH)

Badrosadat Alizadeh Moghadam¹

Abstract: The Inju Shirazi family was one of the prominent Iranian families of the Safavid era who after migrating to India, were able to become the source of significant influences in various areas of India. This research seeks to answer the main question using a desk study method and in a descriptive and analytical way: what role did the Inju Shirazi family play in the political and cultural arena in the south and north of India at that time? The findings of the study confirm that the Inju family during their presence in southern India, in addition to trying to spread Shiism, also played an important role in establishing relations between the governments of this region and the Safavid government. In addition to being the main advisers of the Gurkhanids in political affairs, especially in relation to the Deccan region, the Injus in northern India also played a significant role in promoting Iranian and Islamic culture, especially Persian language.

Keywords: Inju Shirazi family, Safavid, Indian Gurkhanids, Deccan Nizam Shahi.

1 Associate Professor, History Department, Payam Noor University alizadeh.b@pnu.ac.ir

Recive Date: 2022/02/10 Accept Date: 2022/06/18

مقدمه

در طول تاریخ یکی از مهم‌ترین رشته‌های پیوند دهنده میان ایران و هند، جریان مستمر مهاجرت نخبگان ایرانی در ادوار مختلف به سرزمین هند بود. از جمله این مهاجران، خاندان اینجوی شیرازی بودند. پیشینهٔ نخستین حضور این خاندان در هند به دورهٔ بهمنیان دکن (حک: ۷۴۸-۹۳۳ق) و فعالیت‌های پرثمر میر فضل‌الله اینجوی شیرازی و فرزندان وی در دولت بهمنی در مناصب مختلفی چون ولايتداری و صدارت می‌رسد. پس از این برده و همزمان با تشکیل دولت صفویه در ایران و بروز برخی شرایط در ولایت فارس، خاندان اینجو بار دیگر وادرار به مهاجرت به هند شدند. نخستین مقصد این خاندان ناحیه جنوب هند، یعنی ناحیهٔ دکن بود. اینجوها پس از ورود به دکن، به خدمت سلسلهٔ نظامشاهیان (۸۹۶-۱۰۰۷ق) درآمدند. البته حضور اینجو در عرصهٔ سیاسی دولت نظامشاهیان، پس از نزدیک به نیم قرن (۹۴۵-۹۸۶ق) فعالیت، دوام نیاورد و به سبب بروز برخی رخدادها، این خاندان قلمرو نظامشاهیان در دکن را ترک کردند و راهی دربار گورکانیان در شمال هند شدند. مهاجرت و حضور اینجوها در دربار گورکانی، این بار نیز سرآغاز حضور مؤثری برای این خاندان در تحولات دولت گورکانی بود.

به رغم اهمیت حضور و خدمات خاندان اینجو در هند در قرن دهم و یازدهم و همزمان با دورهٔ صفویه در ایران، تاکنون پژوهشی منسجم و مستقل در این باره صورت نگرفته است. درواقع، پژوهش‌هایی که تاکنون دربارهٔ خاندان اینجو انجام شده، کاملاً متتمرکز به ادوار قبیل از دورهٔ صفویه و عمدتاً به دورهٔ بهمنی در قرن هشتم قمری و نقش میر فضل‌الله اینجو در دربار بهمنیان محدود شده است. از جمله این پژوهش‌ها کتاب تاریخ تشیع در هند (۱۳۷۶ش) نوشتهٔ سید عباس اطهر رضوی است که نویسندهٔ ضمن پرداختن به فعالیت‌های نخبگان شیعی ایرانی در هند، در لابه‌لای مطالب اشاراتی به فعالیت میر فضل‌الله اینجو در دربار بهمنی نیز داشته است. سیاوش یاری و مریم کناری‌وند (۱۳۹۴ش) در مقالهٔ «نقش دیوان‌سالاران ایرانی در گسترش تشیع در دکن عصر بهمنی‌ها» بخشی از مطالب خود را به فعالیت‌های میر فضل‌الله اینجو در دربار بهمنی اختصاص داده‌اند. برخی دیگر از مقالات مانند «خاستگاه اقتدار و مقبولیت اجتماعی سلسله آل اینجو» از علی بحرانی‌پور و سیده زهرا زارعی (۱۳۸۹ش) بیشتر به پیشینهٔ خاندان اینجو در قالب سلسلهٔ آل اینجو در

اواخر دوره ایلخانی در ایران و مبانی مقبولیت و مشروعيت آنها در ناحیه فارس پرداخته‌اند.

از این رو و با توجه به اهمیت استمرار حضور این خاندان در هند در قرن دهم و یازدهم قمری، نگارنده این پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که خاندان اینجوی شیرازی در این برده چه نقشی در عرصه سیاسی و فرهنگی در دربارهای جنوب و شمال هند ایفا کردند؟ فرضیه این پژوهش بدین قرار است که خاندان اینجو پس از ورود به هند در این برده و حضور در دربارهای جنوب و شمال هند، توانستند با بهره‌گیری از ارتباطات و تجربیات سیاسی خود، نقش فعالی در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی در ناحیه دکن و قلمرو گورکانیان در شمال هند ایفا کنند.

۱. پیشینهٔ خاندان اینجو پیش از صفویان

۱-۱. خاستگاه و تبار خاندان اینجو

خاندان اینجو از سادات انجویه شیراز بودند که نسب آنان به گفته منابع به «زید اسود طباطباء» از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) می‌رسید. براساس گزارش منابع، زید اسود پس از ازدواج با خواهر عضدادوله دیلمی در دوره حکمرانی آل بویه، از مکه به شیراز نقل مکان کرد و عضدادوله تولیت املاکی را که در فارس وقف کرده بود، به او و اولاد ذکور او سپرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۹۴۸-۹۴۹). بدین ترتیب، خاندان اسود در این برده، هم به سبب املاک و موقوفات و هم به منظور بهره‌مندی از نسب سیادت و سرانجام به دلیل بیوند با خاندان بویه، از اعتبار بیش از پیش برخوردار شدند. با سقوط خلافت عباسی و قدرت گرفتن ایلخانان در ایران املاک و موقوفات خاندان زید اسود در فارس به تصرف مغولان درآمد و با عنوان اینجو جزء املاک خاصه سلطانی قرار گرفت (غفاری کاشانی، ۱۳۲۰: ۲۸۰). بعدها در دوران ارغون خان این املاک دوباره به خاندان زید اسود برگردانده شد و یکی از اخلاف زید موسوم به سید احمد طباطباء بر آن گماشته شد. از آن زمان مردم شیراز نوادگان سید احمد را که مباشر این املاک بودند، «انجوی» می‌خوانند (حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۹۴۸-۹۴۹). در این برده نیز خاندان اینجو (نوادگان سید احمد) با اتکا به املاک و موقوفات خویش و همچنین برخورداری از انتساب به خاندان پیامبر (ص)، از منزلت و نفوذ اجتماعی بالایی برخوردار بودند؛ چنان‌که در اوایل

دوره اولجایتو، شرف الدین محمود سرسرسله خاندان اینجو، مأمور اداره ناحیه فارس شد (۷۲۵ق). وی در این دوره به مدد کارданی خود توانست دامنه اقتدار خود را گسترش دهد؛ تا جایی که کم و بیش بر تمامی ایالات فارس تسلط یافت (شبانکاراهای، ۱۳۶۳: ۲۹۷). حکمرانی خاندان اینجو در ناحیه فارس، سرانجام با شکست شاه ابواحاق (۷۵۸ق) آخرین امیر اینجو از خاندان آل مظفر و تسلط مظفريان بر نواحی جنوب ایران، به پایان رسید. پس از این وقایع و به دنبال وجود برخی زمینه‌ها و شرایط، گروهی از خاندان اینجو دل به مهاجرت سپردند و راهی قلمرو بهمنیان هند شدند.

۱-۲. زمینه‌های آشنایی و نخستین حضور خاندان اینجو در قلمرو بهمنیان

درباره علل و موجبات مهاجرت و حضور اینجوها در قلمرو بهمنیان هند، به نظر می‌رسد این عوامل را می‌توان به دو دسته عوامل داخلی و خارجی تقسیم‌بندی کرد. درباره عوامل داخلی پیش از هر چیز می‌توان به شرایط ایران به‌ویژه منطقه فارس (خاستگاه خاندان اینجو) در قرن هشتم قمری اشاره کرد. در این برده که همزمان با فروپاشی سلسله ایلخانی و حکمرانی سلسله‌های کوچک و بزرگ در ایران بود، سلسله آل اینجو نیز توانسته بود حکمرانی خود را بر مناطقی از ایالات جنوبی، به‌ویژه ناحیه فارس تا کناره‌های خلیج فارس برقرار کند. اگرچه مدت حکمرانی اینجوها بر این مناطق کوتاه و توأم با درگیری‌های مکرر با دیگر حکومت‌های محلی بود (زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۰۱-۱۱۰)، اما در این برده ناحیه فارس به لحاظ فرهنگی و عمرانی و رفاه حال طبقات مختلف مردم (حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۱/۲۹۰)، یکی از ادوار پررونق خود را تجربه کرد. از مهم‌ترین مسائل تأثیرگذار در رونق و رفاه مردم فارس در این دوره، توجه حاکمان اینجو به امر تجارت و بازرگانی به‌ویژه تجارت با هند بود. در این میان و به گزارش منابع این دوره، تجارت با دولت بهمنیان دکن برای سلسله آل اینجو از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود (ابن‌بطوطه، ۱۳۵۹: ۱/۲۲۷). استمرار این ارتباطات و آمد و شد هیئت‌های سیاسی و تجاری علاوه بر منافع یاد شده، به تدریج و در گذر زمان زمینه‌های آشنایی بیشتر خاندان اینجو با فضای فرهنگی و اجتماعی هند، به‌ویژه دیدگاه‌های توأم با تسامح فرمانروایان بهمنی دکن را نسبت به مهاجران فراهم کرد.

از طرف دیگر، در این برهه سیاست جلب و جذب مهاجران توسط پادشاهان بهمنی از طریق اعطای مناصب عالی کشوری و لشکری به مهاجران و تعلق خاطر آنان به نخبگان ایرانی، موجب توجه و مهاجرت بسیاری از ایرانیان ناراضی از شرایط ایران به ناحیه دکن شده بود. از این رو، پس از سقوط سلسله آل اینجو و آشوب‌های ناشی از حمله تیمور در منطقه فارس، گروهی از خاندان اینجو در کنار بسیاری از نخبگان فارس راهی قلمرو بهمنیان شدند. در میان این مهاجران میر فضل الله اینجوی شیرازی از سادات بلندمرتبه شیراز و از شاگردان سعدالدین تفتازانی (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۰۱: ۲/۳۹۳)، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. میر فضل الله و خاندان او به محض ورود به دکن مورد توجه دربار بهمنیان هند به ریاست محمدشاه دوم (۷۸۰-۷۹۹ق) قرار گرفتند (حسنی، ۱۹۶۲: ۳/۸۷)؛ چنان‌که در این برهه علاوه بر واگذاری منصب صدارت، وظيفة تعلیم و تربیت برخی از شاهزادگان بهمنی همچون فیروز و احمد (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۰۱: ۱/۳۰۵) که بعدها به پادشاهی رسیدند نیز به میر فضل الله واگذار شد. در این دوره و به دعوت میر فضل الله، فرهیختگان بسیاری با عقاید و تمایلات شیعی، نظیر لطف الله سبزواری، حکیم حسن گیلانی و دیگران وارد دکن شدند و در کنار میر فضل الله اینجو موجبات آشنایی بیشتر ناحیه دکن با فرهنگ و مذهب تشیع را فراهم آوردند (sherwani, 1974: 146). اگرچه منابع درباره ادامه حضور خاندان اینجو پس از مرگ میر فضل الله (۸۲۰ق) در ناحیه دکن مسکوت مانده‌اند، اما به نظر می‌رسد مساعی خاندان میر فضل الله اینجو در زمینه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی در جنوب هند، شرایط را برای مهاجرت دیگر ایرانیان تا ظهور سلسله صفویه به ناحیه دکن تسهیل کرده و موجبات تعمیق و گسترش باورهای شیعی در این ناحیه را فراهم آورده بود.

۲. مهاجرت اینجوها به هند در دوره صفویه

۲-۱. زمینه‌های مهاجرت اینجوها به هند

با گذار از دوره بهمنیان دکن، بار دیگر همزمان با تشکیل دولت صفویه در ایران در اوایل قرن دهم، زمینه‌های حضور گروه دیگری از خاندان اینجو در جنوب هند

فراهم شد. در بررسی عوامل مهاجرت این گروه از خاندان اینجو به دکن، علاوه بر زمینه‌های مساعد در دکن، باید به شرایط فراهم شده در ایران به‌ویژه در ناحیه فارس همزمان با تشکیل سلسله صفویه اشاره کرد.

در این برهه صفویان با تکیه بر تصوف و تشیع سلسله صفویه را پایه‌گذاری کردند، اما پس از مدتی بساط بسیاری از طریقت‌ها و سلسله‌هایی را که با آرمان‌ها و اهداف طریقت صفویه هماهنگ نبود، برهم زدند (حشری، ۱۳۷۱: ۳۷)؛ چنان‌که در جریان این حوادث، بسیاری از مشایخ صوفیه و پیروان آنها به قتل رسیدند و یا زندگی در خفا را برگزیدند و در نهایت، گروه‌هایی از آنها نیز به علت بالا گرفتن فشارها، مجبور به ترک ایران شدند (کربلایی، ۱۳۴۹: ۴۸۱/۱) طی این وقایع، در ناحیه فارس نیز شاه اسماعیل اول علاوه بر دستور قتل چند تن از علمای شیراز که حاضر به لعن خلفا نشدند، دستور نبش قبر برخی از مشایخ صوفیه به‌ویژه شیخ ابواسحاق کازرونی صوفی برجسته قرن پنجم و پیگیری هواداران وی را صادر کرد (الشیبی، ۱۳۸۷: ۳۹۲-۳۹۱). در این میان، خاندان اینجو که از هواداران خاص شیخ ابواسحاق کازرونی بودند و از قدیم‌الایام ارادت خاصی به وی داشتند (ابن‌بطوطه، ۱۳۵۹: ۲۲۲/۱)، از این فشارها مصون نماندند و برای رهایی از این فشارها در صدد ترک ایران و مهاجرت به دکن برآمدند. به نظر می‌رسد در این برهه علاوه بر خاطرات خوش حضور اجداد اینجوها در دکن و آشنایی با فضای فرهنگی هند، در انتخاب دکن به عنوان مقصد مهاجرت، حضور و دعوت گروهی از مشایخ ایرانی ساکن در دکن به رهبری شاه طاهر همدانی، نقش مؤثری داشته است.

شاه طاهر همدانی از جمله مشایخ صوفیه بود که همزمان با تشکیل دولت صفویه و به سبب شدت گرفتن فشار دربار صفویه، وادرار به ترک ایران و مهاجرت به ناحیه دکن شد (شوشتري، ۱۳۶۵: ۲۳۵/۲). وی در مدت حضور خود در دکن، علاوه بر مشارکت در امور سیاسی دولت نظامشاھی، واسطه حضور خود تعداد بیشماری از ایرانیان فرهیخته به‌ویژه نخبگان شیعی در دربار نظامشاھیان شده بود (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۴۰۶/۲). از جمله این دعوت‌شدگان ایرانی، شاه حسن اینجو از بزرگان خاندان اینجوی شیرازی بود که پس از وصول دعوت شاه طاهر، به همراه گروهی از خاندان خود از طریق گجرات راهی «احمدنگر» پایتخت نظامشاھیان در دکن شدند (۹۴۵ق) (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۰۱: ۲۰۵/۲).

۲-۲. حضور اینجوها در عرصهٔ سیاسی و فرهنگی دکن (دربار نظامشاهیان)

ورود شاه حسن اینجو به دکن همزمان با بروز وقایع مهمی در دربار نظامشاهیان بود. در این برده به اهتمام شاه طاهر، برهان نظامشاه آیین تشیع را به عنوان مذهب رسمی در قلمرو خود اعلام کرد (طباطباء، ۱۹۳۶: ۲۵۵) که با واکنش‌های مختلفی همراه بود. اگرچه گروه زیادی از درباریان به پیروی از نظامشاه آیین تشیع را پذیرفتد، اما گروه‌هایی در صدد بحث و مقابله با آن برآمدند. در این برده، از جمله اقدامات عمدۀ شاه طاهر برای فایق آمدن بر چالش‌های موجود، دعوت از متفکران شیعی نظیر شاه حسن اینجو به دربار نظامشاهیان بود (۹۴۵ق) (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۰۱: ۱۱۶/۲). فعالیت عمدۀ این متفکران از جمله شاه حسن، برگزاری جلسات بحث و مناظره با مخالفان و تعلیم مبانی تشیع به هواخواهان تشیع بود.

در کنار این فعالیت‌های فرهنگی، به نظر می‌رسد شاه حسن به تدریج در عرصهٔ سیاسی نیز جزو مشاوران اصلی شاه طاهر و دستگاه سیاسی نظامشاهی قرار گرفت. این مسئله به‌ویژه دربارهٔ ایجاد روابط شاه طاهر با دربار شاه‌طهماسب صفوی از اهمیت خاصی برخوردار بود؛ چه در این زمان تعدادی از بستگان نزدیک شاه حسن اینجو عهده‌دار مناصب عمدۀ‌ای در دولت صفوی بودند. از شاخص‌ترین این افراد می‌توان به میرشاه محمود و میرشاه ابوتراب اینجو اشاره کرد که عهده‌دار مناصبی چون شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی دربار شاه‌طهماسب صفوی بودند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۱۴۸/۱). این جریان بدان سبب حائز اهمیت بود که در این برده برخورداری از حمایت دولت صفوی مواهب بی‌شماری برای نظامشاهیان به دنبال داشت؛ چنان‌که این ارتباط علاوه بر اهمیت آن در برقراری موازنۀ قدرت میان نظامشاهیان با سایر دولت‌های دکنی و جلوگیری از توسعهٔ طلبی گورکانیان هند در ناحیهٔ دکن، می‌توانست پشتوانهٔ قابل ملاحظه‌ای برای اقدامات داخلی شاه طاهر، به‌ویژه در بحث گسترش تشیع به شمار آید. مؤید این امر مکاتبات مکرر شاه طاهر با دربار شاه‌طهماسب و تأکید بر هم‌جهتی دولت نظامشاهی با مبانی فکری و مذهبی دولت صفویه و تقاضای کسب حمایت از صفویان برای استقرار تشیع در دکن بود (نوایی، ۱۳۶۸: ۶۹-۹۹).

درواقع، در این برده به مدد تدبیر سیاسی و فرهنگی شاه طاهر و هم‌فکری مشاورانی چون شاه حسن اینجو، علاوه بر رشد و رونق تشیع در دکن، قلمرو

نظمشاهیان نیز دوره‌ای توأم با آرامش و امنیت را سپری کرد. البته این ثبات و آرامش با مرگ شاه طاهر (۹۵۶ق) و پس از آن وفات برهان نظامشاه (۹۶۱ق) دچار اختلال شد؛ چنان‌که در این برهه با بروز اختلافات در دربار بر سر جانشینی برهان‌شاه، بار دیگر زمینه برای شعله‌ور شدن درگیری دیرینه میان آفاقی‌ها (عمدتاً شیعه و مهاجر) و دکنی‌ها (عمدتاً بومیان اهل سنت) فراهم شد و آشوب و درگیری سراسر قلمرو نظامشاهیان را در بر گرفت (Alavi, 1977: 4-404; haig, 1958: 3/404). در نتیجه این آشتفتگی‌ها بار دیگر خاندان اینجو در صدد ترک قلمرو نظامشاهیان برآمدند و احمدنگر را به قصد گجرات ترک کردند.

در این میان، دربار جدید نظامشاهی به ریاست حسین نظامشاه (۹۶۱-۹۷۲ق) که در این برهه با تعارض همسایگان شیعی خود نیز مواجه بود و از سابقه و توانایی اینجوها در حل این گونه مسائل آگاه بودند، اینجوها را از میانه راه به احمدنگر برگرداندند و شاه حسن اینجو را در رأس هیئتی برای مذاکرات راهی دربارهای دولت‌های همسایه کردند.

سرانجام این مذاکرات به نتیجه مطلوب رسید و بار دیگر آرامش و دوستی میان دولت نظامشاهیان و همسایگانش برقرار گردید و این جریان موقتی بزرگ برای اینجوها بود (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۰۱: ۲/۱۲۴). دربار نظامشاهی به ریاست حسین نظامشاه، به پاداش این موقتی اینجوها در عرصه سیاسی، علاوه بر اهدای هدایای متعدد به آنان، میرجمال‌الدین پسر شاه حسن را نیز به دامادی خود برگزید (همان، ۱۲۴/۲). مدتی پس از این وقایع شاه حسن اینجو دار فانی را وداع گفت (۹۶۹ق)، اما خدمات خاندان اینجو همچنان در دولت نظامشاهی استمرار یافت؛ چنان‌که پس از مدتی میر جمال‌الدین اینجو به منصب وزرات رسید.

در این منصب میر جمال‌الدین وزرات دو پادشاه نظامشاهی را تجربه کرد. دوره اول وزرات میر جمال‌الدین همزمان با اواخر دوره حسین نظامشاه (۹۶۹-۹۷۲ق) بود که دوره‌ای توأم با آرامش بود، اما مرحله دوم وزرات وی در دوره پادشاهی مرتضی پسر حسین نظامشاه، دوره بسیار پرتلاطم برای اینجوها بود. درواقع، مرگ حسین نظامشاه و روی کار آمدن فرزند خردسالش مرتضی (۹۷۲-۹۹۵ق) ملقب به دیوانه (همان، ۱۳۰/۲) آغاز یکی از بحرانی‌ترین و پرتنش‌ترین ادوار تاریخی قلمرو نظامشاهیان بود.

در این دوره خردسالی مرتضی نظامشاه و دخالت‌های بی‌رویه دربار به رهبری ملکه مادر، علاوه بر افزایش دسایس و رقابت‌های درباری، موجب شدت گرفتن دوباره اختلافات دکنی‌ها و آفاقی‌ها شد و آشفتگی و اختلال امور را دوچندان کرد. سرانجام استمرار این وقایع موجب برکناری میر جمال‌الدین اینجو از منصب وزرات و پس از مدتی دستگیری وی شد (طباطباء، ۱۹۳۶: ۵۶۷). در جریان این وقایع گروهی از خاندان اینجو به سرپرستی میر احمدشاه برادرزاده میر جمال‌الدین، قلمرو نظامشاهیان را ترک کردند و به دربار عادلشاهیان پناهنده شدند (سید نورالله، ۱۹۹۱: ۹). میر جمال‌الدین نیز پس از آزادی از زندان (۹۸۶ق)، پس از مدتی همراه با گروهی دیگر از خاندان خود، قلمرو نظامشاهیان را به سوی مقصدی امن‌تر، یعنی قلمرو گورکانیان ترک کرد.

۳-۲. مهاجرت خاندان اینجو به شمال هند (دربار گورکانیان)

قلمرو دولت‌های شیعی قطب‌شاهیان و عادلشاهیان دکن می‌توانست به سبب نگرش مذهبی شیعی و وجود ایرانیان بی‌شمار در قلمرو آنان (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۶۹: ۳/۲۱۱-۲۰۹)، مأوای مناسبی برای اینجوها باشد، اما به نظر می‌رسد وجود مشکلاتی مشابه نظامشاهیان در قلمرو آنان، همچون رقابت دائمی آفاقی‌ها و دکنی‌ها، در کنار درگیری دائمی دولت‌های ناحیه دکن با یکدیگر و با مراحته‌های هندو، میر جمال‌الدین اینجو را به سمت دولتی مقندرتر، یعنی گورکانیان هند کشاند. در این دوره دربار گورکانی به رهبری اکبرشاه (۹۶۳-۱۴۱ق) کانونی گرم برای فرهیختگان مهاجر، به ویژه ایرانیان فراهم کرده بود. اشتهرار دربار اکبر در حمایت از مهاجران فرهیخته، به جایی رسید که به گفتهٔ تنوی: «در این درگاه ... هر کس باشد از هرجا که باشد بقدر استعداد بلکه زیاده بر آن تربیت و رعایت می‌باید» (تنوی، ۱۳۸۲: ۸/۵۴۰). بدین ترتیب، در سایهٔ تشویق و پذیرایی اکبر و امیرایی چون عبدالرحیم‌خان خانان (نهادنی، ۱۹۳۱: ۳/۵۳۷) و سرانجام امیران عمده‌ای ایرانی وی، دربار اکبر مجمعی برای بسیاری از فرهیختگان مهاجر شده بود. درواقع، حضور منصب‌داران ایرانی در دربار گورکانی، خود به نوعی زمینه را برای ورود و همراهی دیگر ایرانیان مهاجر تسهیل کرد؛ چنان‌که در جریان مهاجرت خاندان اینجوی شیرازی به دربار اکبر، حضور شیرازی‌هایی چون «میان کمال‌الدین شیرازی»، «عهدی

شیرازی»، «عرفی شیرازی»، «حکیم مسیح الملک شیرازی»، «حکیم عین الملک شیرازی» (بداونی، ۱۳۷۹: ۸۷/۳، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۹۶-۱۹۴) و بهویژه «میر فتح الله شیرازی» که از اعتبار خاصی در دربار اکبر برخوردار بودند، به احتمال بی تأثیر نبوده است. نکته قابل توجه آنکه برخی از این شیرازی‌ها همچون خاندان اینجو، به علت ستم حکام صفوی از ایران مهاجرت کردند و در ناحیه دکن و دولت‌های آن تجاری مشابه اینجوها داشتند که از جمله آنها بهویژه می‌توان به امیر فتح الله شیرازی اشاره کرد.

از سوی دیگر، در این دوره به مدد کیاست اکبرشاه و به سبب فتوحات در خشان وی، علاوه بر اینکه سراسر هند شمالی تحت لوای واحدی درآمده بود، در سایه تسامح مذهبی و مدارای دینی (نظام الدین احمد، ۱۹۳۱: ۳۱۰/۲) وی نیز در کنار جلب قلوب هندوان و پیروان مذاهب و ادیان مختلف، در قلمرو گورکانی فضای توأم با آرامش و امنیت جاری بود. به نظر می‌رسد خاندان اینجو نیز در سایه حضور این شرایط در قلمرو دولت گورکانی، دل به مهاجرت به دربار اکبر شاه گورکانی سپرده بودند و مرحله‌ای دیگر از خدمات خود در شمال هند را رقم زدند.

۱-۳-۲. میر جمال الدین در عرصه سیاسی و فرهنگی دولت اکبرشاه گورکانی
 خاندان اینجو به ریاست میر جمال الدین (۹۸۶ق) پس از ورود به قلمرو گورکانی، با حمایت دوستان ایرانی و بهویژه شیرازی خود، به سرعت مورد اقبال دربار اکبری قرار گرفتند. میر جمال الدین از همان آغاز ورود به دربار اکبر، علاوه بر حضور در کنار امرای شیرازی چون میر فتح الله شیرازی، در برخی از لشکرکشی‌های اکبر نیز به عنوان یکی از امرا و منصب‌داران مورد وثوق دربار اکبر حضور داشت (علامی، ۱۸۹۰: ۳۰۲/۳، ۳۰۰). با این حال، به نظر می‌رسد بیشترین عرصه تأثیرگذاری میر جمال الدین در دولت گورکانی نیز باز در ارتباط با ناحیه دکن بود.

در این بُعد باید توجه داشت که تلاش برای الحاق قلمرو دولت‌های جنوبی در ناحیه دکن (که از ابتدای تشکیل سلسله گورکانی مورد نظر پادشاهان این سلسله بود)، با جلوس اکبر بر تخت گورکانی توان تازه‌ای یافته بود. اکبر در این مسیر با بهره‌گیری از همه امکانات موجود و بهویژه به کار گیری دولتمردانی که با فضا و مقتضیات این ناحیه آشنایی داشتند، تلاش مضاعفی را در این راه آغاز کرده بود. در

این مسیر، پس از ورود میر جمال الدین به دربار اکبر، دولت گورکانی در نخستین گام و با توجه به اوضاع آشفته دربار نظامشاھی، با صلاحیت میر جمال الدین اینجو (همان، ۴۰۸/۳)، ابتدا با تشویق و فراهم آوردن زمینه برای پناهندگی برهان دوم برادر شورشی مرتضی نظامشاھ به دربار گورکانی و سپس در فرصت مناسب (۹۹۹ق) با ارسال کمک به وی برای تصرف تخت و تاج شاھی، موجبات ایجاد حکومت دست‌نشانده در قلمرو نظامشاھی را فراهم آورد (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ۴۶۱).

در گام بعدی، اکبر پس از رایزنی با میر جمال الدین و به دنبال بالا گرفتن آشوب در احمدنگر، سپاهی بزرگ را راهی قلمرو نظامشاھیان کرد. این سپاه طی یورش بزرگی به قلمرو نظامشاھ (۱۰۰۹ق) و با وجود تلاش امراء نظامشاھی، وارد احمدنگر شدند و ضربه هولناکی بر استقلال نظامشاھیان وارد کردند.

پس از این وقایع، دولت عادلشاھی نیز با التفات به توسعه طلبی اکبر و با وساطت میر جمال الدین از طرف دربار اکبری و میر احمدشاھ اینجو برادرزاده میر جمال الدین در دربار عادلشاھیان (سید نورالله، ۱۹۹۱: ۶) و از طریق پیشنهاد ازدواج شاهزاده‌ای از دربار عادلشاھیان با شاهزاده دانیال پسر اکبر، در صدد جلب رضایت اکبرشاه گورکانی برآمدند (خافی خان نظام‌الملکی، ۱۸۶۹: ۲۱۶/۱). اگرچه حضور میر جمال الدین در قلمرو عادلشاھی برای خواستگاری شاهزاده عادلشاھی، مدت زیادی به طول انجامید و به قول برخی منابع، موجبات تکدر خاطر اکبر از اینجوها را فراهم کرد (قزوینی، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۸)، اما این پیوند سلطنتی در نهایت موجبات صلح و آرامش میان دو طرف را فراهم آورد (خافی خان نظام‌الملکی، ۱۸۶۹: ۲۱۶/۱).

به گواهی منابع، میر جمال الدین تا پایان دوره اکبری از جمله امرا و مشاوران مورد ثوق اکبر، به ویژه درباره مسائل جاری در دکن بود (نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۴۵۲/۲؛ شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۶۹۴/۱). گفتنی است که در این دوره همچنین به درخواست اکبرشاه گورکانی زمینه برای تدوین یکی از جامع‌ترین فرهنگ‌نامه‌های فارسی توسط میر جمال الدین اینجو فراهم شد. این اثر پس از اتمام، به سبب تقدیم به جهانگیرشاه، به فرهنگ جهانگیری (عفیفی، ۱۳۴۵: ۲۶۵) اشتهر یافت. اهمیت این فرهنگ‌نامه علاوه بر جامعیت آن، مرجعیت آن برای فرهنگ‌نامه‌های دیگر بود که در این دوره در ایران و هند به نگارش درآمدند (نصر‌آبادی، ۱۳۷۸: ۴۱۲/۱).

۲-۳-۲. استمرار خدمات سیاسی و فرهنگی خاندان اینجو در دوره جهانگیری و شاهجهانی

پس از مرگ اکبر و جلوس فرزندش جهانگیر، شرایط برای حضور پرنگتر خاندان اینجو در عرصه سیاسی فراهم شد. این مسئله مرهون حضور و بروز برخی شرایط و زمینه‌های مختلف بود. علاوه بر دوستی و نزدیکی میرجمال الدین به جهانگیر، بهویژه در دوره ولایت‌هدی او و همچنین حضور فعال و شمرده‌شش خاندان اینجو در پیشروی‌های گورکانیان در جبهه دکن، ایجاد برخی پیوندهای سببی نیز در ارتقای اعتبار خاندان اینجو در این برده نقش قابل توجهی داشته است. به همین منظور میرجمال الدین دختر عبدالرحیم خان خانان از امرای بلندپایه دربار گورکانی را برای فرزند خود میرامین الدین به زنی گرفت. نکته قابل توجه آنکه در دوره اکبر و سپس جهانگیر، عبدالرحیم خان خانان مسئول اصلی رتق و فتق امور نظامی دکن بود (گورکانی، ۱۳۵۹: ۱۳). بی‌تریدید این جریان در کنار فعالیت میرجمال الدین در بخش دکن در دربار گورکانی، در ایجاد ارتباط نزدیک میان این دو امیر و سرانجام پرنگتر شدن نقش خاندان اینجو در این برده بی‌تأثیر نبوده است.

علاوه بر مسائل یادشده، بررسی منابع این دوره مؤید تفوق ایرانیان بر سایر گروه‌ها در دربار جهانگیر بود. درواقع، بنا به قول مورخان ارتقای عناصر و خاندان‌های ایرانی در دوره اکبری هم‌طراز سایر گروه‌ها بود، اما در دوره جهانگیری حضور و نفوذ عناصر ایرانی از قوت بیشتری برخوردار شد (Husain, 1999: 190). این جریان علاوه بر ایران‌دوستی امرازی چون عبدالرحیم خان خانان (نهاوندی، ۱۹۳۱: ۱۳/۶۰)، مرهون حضور غیاث الدین طهرانی در منصب اعتمادالدوله، مهم‌ترین منصب دربار گورکانی و پس از مدتها حضور دختر وی نورجهان‌بیگم به عنوان ملکه دربار جهانگیری بود. درواقع، پس از ازدواج جهانگیر با نورجهان‌بیگم، بنا به قولی مدار بسیاری از امور دربار گورکانی در اختیار مثلث غیاث الدین به عنوان اعتمادالدوله و ملکه نورجهان‌بیگم و برادرش ابوالحسن در منصب خان سامانی قرار گرفت (علیزاده مقدم، ۱۳۹۲: ۱۰۲). این مقدمات با ازدواج میرحسام الدین فرزند میرجمال الدین با نوءه غیاث الدین طهرانی، زمینه را بیش از بیش برای اعتبار خاندان اینجو فراهم کرد.

میرجمال الدین علاوه بر حضور در امور دکن، نقش فعالی در برخی امور داخلی

قلمر و گورکانی نیز داشت؛ چنان‌که در شورش شاهزاده خسرو علیه جهانگیر، میرجمال‌الدین از طرف دربار مسئول حل و فصل و مذاکره با شورشیان شد. جالب آنکه اگرچه خود میرجمال‌الدین نیز در میانه راه متهم به همراهی با شورشیان شد، اما اعتبار وی نزد جهانگیر چنان بود که شاه به این اتهامات وقوعی نگذاشت (شاهنواز‌خان، ۱۸۸۸: ۳۹۵/۳). در این دوره به تدریج اعتبار میرجمال‌الدین به جایی رسید که علاوه بر کسب منصب پنج‌هزاری و عهده‌داری حکومت ولایت مالو، از طرف جهانگیر پادشاه گورکانی مخاطب به عضدالدوله شد (گورکانی، ۱۳۵۹: ۱۸۸-۱۸۲). گفتنی است که در تمامی دوره جهانگیر، میرجمال‌الدین همچنان عنصر فعالی در حل و فصل امور دکن بوده و بارها رهبری سفارت‌هایی را از طرف دولت گورکانی عهده‌دار بود (همان، ۱۷۰-۱۷۱). میرجمال‌الدین سرانجام در اواخر دوره جهانگیری (۱۰۳۰ق) به علت کبر سن از مناصب خود کناره‌گیری کرد. پس از کناره‌گیری میرجمال‌الدین، به فرمان جهانگیر علاوه بر فراهم شدن اسباب آرامش و آسایش وی، مقرری ماهانه بالغ بر چهارهزار روپیه برای وی وضع شد که تا پایان حیاتش (۱۰۳۵ق) از آن برخوردار بود (حسنی، ۱۹۶۲: ۱۱۹/۲).

گفتنی است علاوه بر نقش قابل توجه میرجمال‌الدین، فرزندان وی نیز در دوره جهانگیری و شاهجهانی همچنان در عرصه سیاسی دولت گورکانی نقش فعالی به عهده داشتند. در این راستا به‌ویژه میر امین‌الدین فرزندش همواره یار و مددکار پدر در امور دکن بود. میرامین‌الدین در جوانی دار فانی را وداع گفت، اما میر حسام‌الدین فرزند دیگر میرجمال‌الدین نیز از جمله امرای جهانگیری بود که - همان‌طور که پیشتر اشاره شد - به سبب پیوند با خاندان طهرانی، از اعتبار ویژه‌ای در دربار برخوردار بود.

میر حسام‌الدین علاوه بر حضور در جریان مسائل دکن و حتی گاه حضور نظامی در حفاظت از برخی قلاع گورکانی در این ناحیه (شاهنواز‌خان، ۱۸۸۸: ۳۸۴/۳)، در جریان ارتباط دولت گورکانی با ایران نیز نقش قابل توجهی ایفاء کرد. باید گفت در این دوره در ایران که مصادف با سلطنت شاه عباس اول بود، برخی از اعضای خاندان اینجو در دربار صفویه همچنان عهده‌دار مناصب مهمی بودند. از میان آنها می‌توان به میر ابوالولی اینجوی شیرازی اشاره کرد که مدت‌ها عهده‌دار منصب قاضی عسگری، تولیت آستان قدس رضوی و سپس صدارت در دولت عباسی (ترکمان،

۱۳۸۷: ۱۰۸۹/۲) بود؛ همچنین می‌توان از میرمحمد اسماعیل، میرمحمد قاسم و میراحمد اینجو از منشیان و دفترنویسان دربار صفوی نام برد (قمی، ۱۳۵۹: ۲۱). درواقع، شاید یکی از عوامل عمدۀ در انتساب میر حسام‌الدین به عنوان مأمور پذیرایی از سفرای شاه عباس اول به دربار گورکانی، توجه گورکانیان به همین مسائل و تأثیر آن در تسهیل روابط سیاسی دو طرف و نقش این روابط در نیل به اهداف سیاسی دولت گورکانی بود.

در میان مأموریت‌های میر حسام‌الدین در پذیرایی از هیئت‌های ایرانی، یکی از مهم‌ترین آنها، وظیفه پذیرایی و همراهی میر حسام‌الدین با سفارت زینلیگ حاجب بزرگ شاه عباس اول به دربار جهانگیر بود (بخشی، ۱۸۶۵: ۱۶۹). اهمیت سفارت زینلیگ (۱۰۲۹ق) در روابط دو طرف، به خصوص در بحث تقاضای واگذاری قندهار از سوی ایران و حل و فصل مناقشه میان دو طرف در این مورد بود (گورکانی، ۱۳۵۹: ۳۲۲). اگرچه این سفارت و مذاکرات جاری در بحث قندهار به نتیجه نرسید، اما به نظر می‌رسد حضور سیاستمدارانی چون میر حسام‌الدین در دربار گورکانی و پذیرایی باشکوه از سفرای ایرانی، علاوه بر کاستن از شدت تنش‌های موجود میان دو طرف، موجبات تلطیف و گسترش روابط دوستانه دو کشور را فراهم کرده بود؛ چنان‌که جهانگیر گورکانی پیوسته در مکاتبات خود با دربار ایران، شاه عباس را براذر به جان برابر می‌خواند (همان، ۳۹۷).

با مرگ جهانگیر (۱۰۳۶ق) و جانشینی شاهجهان، اعتبار خاندان اینجو همچنان در دربار گورکانی استمرار داشت. به نظر می‌رسد جایگاه اینجوها در این برهه نیز علاوه بر خدمات دیوانی آنها، مرهون ارتباط سببی با خاندان طهرانی (بستگان ممتاز بانو ملکه شاهجهان) و بهویژه حمایت اینجوها از به قدرت رسیدن شاهزاده خرم (شاهجهان) در چالش جانشینی جهانگیر بود. بدین ترتیب، در ابتدای دوره شاهجهان، میر حسام‌الدین اینجو علاوه بر کسب خطاب مرتضی‌خانی از طرف شاهجهان (بهکری، ۱۹۶۱: ۱۹۶)، به منصب چهارهزاری و سرانجام فرمانروای ایالت ته (۱۰۳۷ق) نیز نائل شد (کنبو، ۱۹۷۳: ۳۵۱/۳). اگرچه عمر میر حسام‌الدین در اداره ولایت ته بسیار کوتاه بود و در همین منصب دارفانی را وداع کرد (۱۰۳۹ق) (حارثی بدخشی، ۱۹۷: ۲۰۰۳)، اما فرزندان وی به خصوص صمصام‌الدوله تا اواخر دوره شاهجهان (۱۰۶۴ق) علاوه بر همراهی با شاهزادگان گورکانی در

لشکرکشی‌های مختلف، در اداره ولایات مختلف گورکانی به خصوص ایالت ادیسه نیز عهده‌دار خدمات شایانی به دولت گورکانی بودند (کنبو، ۱۹۷۳: ۳/۱۴۷).

نتیجه‌گیری

دوره صفویه یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران است. در سراسر این دوره نخبگان متعددی بنا به دلایل مختلف به کشورهای همسایه بهویژه سرزمین هند مهاجرت کردند. این مهاجرتها برای ایران ضایعه‌ای تأسف‌بار بود، اما برای سرزمین مقصد فرصت‌های تازه‌ای را به دنبال داشت. خاندان اینجو از جمله خاندان‌های فرهیخته و مهاجر ایرانی بود که در اوایل دوره صفویه و به دنبال بالا گرفتن فشارها در ایران و بهویژه ناحیه فارس، ایران را به مقصد هند ترک کردند. این خاندان در دو برهه در جنوب و سپس در شمال هند در خدمت دولت‌های این نواحی نقش مؤثری در وقایع این دوره ایفا کردند.

این خاندان پس از ورود به ناحیه دکن در دو مرحله نقش قابل توجهی در تحولات دولت نظامشاھی ایفا کردند. مرحله نخست به ریاست شاه حسن اینجو و در خدمت برھان نظامشاھ و بخشی از دوره حسین نظامشاھ را شامل می‌شد. در این دوره اهتمام اینجوها شامل تلاش‌های فرهنگی برای گسترش تشیع و همچنین در عرصه سیاسی، تلاش برای کاستن از چالش‌های موجود میان دولت‌های شیعی دکن بود؛ چنان‌که به سبب همین کوشش‌ها میان همسایگان شیعی ارتباط دوستانه و صلح‌آمیزی برقرار شد. در مرحله دوم، از اواسط حکومت حسین نظامشاھ تا اواخر دوره مرتضی نظامشاھ، اینجوها به ریاست میرجمال‌الدین در قالب مناصبی دیوانی، همچون منصب وزارت عهده‌دار مناصب اجرایی شدند. در این دوره به رغم اهتمام اینجوها در رتق و فقط اوضاع سیاسی، به علت شدت گرفتن اختلافات داخلی و دسایس درباری و سایر مسائل جاری در دکن، تلاش آنها به جایی نرسید و اینجوها وادار به مهاجرت به دربار گورکانیان در شمال هند شدند.

حضور خاندان اینجو در دربار گورکانی نیز که همزمان با دوره پرشکوه اکبرشاه گورکانی بود، بار دیگر مجال لازم را برای نقش‌آفرینی خاندان اینجو در عرصه‌های مختلف، بیش از پیش مهیا کرد. بر همین اساس، خاندان اینجو با بهره‌گیری از تجربیات سیاسی خود و ایجاد ارتباط و پیوندهای سببی با دربار گورکانی و امراء

صاحب منصب ایرانی، ضمن تحکیم جایگاه خود، منشأ خدمات قابل توجهی در عرصه خارجی و داخلی دولت گور کانی شدند. درواقع، در این برده اینجوها به ویژه در موضوع دکن جزو مشاوران عمدۀ گور کانیان قرار گرفته بودند و با در اختیار گذاشتن تجربیات، ارتباطات و اطلاعات گسترشده خود از اوضاع منطقه دکن، پیشروی و حاکمیت دولت گور کانی بر قلمرو نظامشاهیان و عادلشاهیان را تسهیل کردند.

در این برده همچنین اینجوها با داشتن مسئولیت پذیرایی از هیئت‌های مختلف اعزامی از دربار صفویان، علاوه بر گرم‌تر کردن روابط میان دو طرف، موجبات کاهش زمینه‌های تنفس به ویژه در مسئله قدرهار را فراهم کردند. در عرصه‌های داخلی دولت گور کانی نیز اینجوها ضمن عهده‌داری برخی مناصب دولتی و لشکری، در حل و فصل برخی مناقشات درونی دربار گور کانی، همچون شورش شاهزاده خسرو نقش فعالی داشتند. از طرف دیگر، اهتمام ویژه این خاندان به همراه دیگر منصب‌داران ایرانی در جلوس جهانگیر و پس از آن در جلوس شاهجهان به تخت شاهی، از دیگر تلاش‌های قابل توجه این خاندان در دربار گور کانیان هند بود.

علاوه بر خدمات اینجوها در عرصه سیاسی دولت گور کانی، نگارش فرهنگنامه‌ای با عنوان فرهنگ‌نامه جهانگیری از خدمات قابل ملاحظه خاندان اینجو در عرصه فرهنگی دوره گور کانی بود. از تأثیرات ماندگار این فرهنگ‌نامه همین بس که تا مدت‌ها الگو و مرجع مؤلفان فرهنگ‌نامه‌های فارسی در ایران و هند بود.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- ابن بطوطه (۱۳۵۹)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اطهر رضوی، سید عباس (۱۳۷۶)، شیعه در هند، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۸۷)، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوی، تهران: امیرکبیر.
- بحرانی پور، علی و سیده زهرا زارعی (۱۳۸۹)، «خاستگاه اقدار و مقیولیت اجتماعی سلسله آل اینجو»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا، (س)، ش ۸، صص ۲۹-۵۳.
- بخشی، معتمد خان (۱۸۶۵م)، اقبال‌نامه جهانگیری، تصحیح مولوی عبدالحی، کلکته: کالج پریس.

- بادوی، عبدالقدیر (۱۳۷۹)، منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمدعلی صاحب، ج ۳، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهکری، شیخ فرید (۱۹۶۱م)، ذخیرة الخوانین، تصحیح معین الحق، کراچی: انجمن تاریخی پاکستان.
- تنوری، احمد (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۸۷)، عالم آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، ج ۱، ۲، تهران: امیر کبیر.
- آقا بزرگ تهرانی (۱۴۰۳ق)، الذریعة الى تصنیف الشیعۃ، ج ۲، بیروت: دار الاضواء.
- حارثی بدخشی، دیانت خان (۲۰۰۳م)، تاریخ محمدی، تصحیح نشار احمد فاروقی، رامپور: کتابخانه رضا رامپور.
- خافی خان نظام الملکی، محمد هاشم (۱۸۶۹م)، منتخب الباب، تصحیح مولوی کبیر الدین، ج ۳، کلکته: کالج پریس.
- حسنی، عبدالحی (۱۹۶۲م)، نزهہ الخواطر و بهجه المسامع و النواظر، ج ۳، حیدرآباد: عثمانیه.
- حسینی فسایی، حسن (۱۳۸۸)، فارسname ناصری، تصحیح منصور رستگار، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- حشری تبریزی، محمدامین (۱۳۷۱)، روضۃ اطهار، تصحیح عزیز دولت آبادی، تبریز: ستوده.
- زرکوب شیرازی، احمدبن أبيالخیر (۱۳۵۰)، شیرازنامه، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طباطباء، سید علی (۱۹۳۶م)، برهان مأثر، دهلي: مطبعه جامعه دهلي.
- عفیفی، رحیم (۱۳۴۵)، «فرهنگ جهانگیری»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش ۸، صص ۲۶۲-۲۷۱.
- علامی، ابوالفضل (۱۸۹۰م)، اکبرنامه، تصحیح آقا احمدعلی، ج ۳، کلکته: اردو گائید.
- علیزاده مقدم، بدراالسادات (تابستان ۱۳۹۲)، «نگاهی به جایگاه خاندان اعتمادالدوله طهرانی در دوره جهانگیر تیموری»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۱۷، صص ۹۳-۱۱۶.
- غفاری کاشانی، احمدبن محمد (۱۳۲۰)، تاریخ نگارستان، تصحیح مدرس گیلانی، تهران: انتشارات حافظ.
- سید نورالله (۱۹۹۱م)، تاریخ علی عادلشاهی، تصحیح شریف النساء، انصاری، حیدرآباد: پرننتگ پریس.
- قزوینی، اسدیگ (۱۳۹۲)، رسالۃ تاریخ اسدیگ قزوینی، تصحیح جمشید نوروزی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- قمی، میر احمد (۱۳۵۹)، گلستان هنر، تصحیح احمد سهیلی، تهران: انتشارات منوچهری.
- کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۹)، روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان القرایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کنبو، محمد صالح (۱۹۷۳م)، شاهجهاننامه، تصحیح وحید قریشی، ج ۳، لاہور: انتشارات ترقی ادب.

- گور کانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، *جهانگیرنامه*، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- شاهنواز خان، صممیم الدوّله (۱۸۸۸م)، *ماثارالاماٰر*، تصحیح مولوی عبدالرحیم، ج ۲، کلکته: اردو گائیں.
- شبانکارهای، محمد (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر.
- شوشتري، نورالله (۱۳۶۵)، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- نصرآبادی، محمد طاهر (۱۳۷۸)، *تذکرہ نصرآبادی*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ج ۱، تهران: اساطیر.
- نظام الدین احمد (۱۹۳۱م)، *طبقات اکبری*، ج ۲، کلکته: انتشارات بیپست میشن.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *اسناد و مکاتبات تاریخی (شاھطہا سب صفوی)*، تهران: انتشارات زرین.
- نهانندی، عبدالباقي (۱۹۳۱م)، *ماثار رحیمی*، تصحیح محمد هدایت حسین، ج ۳، کلکته: انتشارات بیپست میشن.
- هندو شاه استرآبادی، محمد قاسم (۱۳۰۱ق)، *گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)*، ج ۱، ۲، کلکته: مطبع منشی نول کشور.
- یاری، سیاوش و مریم کناری وند (تابستان ۱۳۹۴)، «نقش دیوانسالاران ایرانی در گسترش تشیع در دکن عصر بهمنی‌ها»، *فصلنامه مطالعات شبے قاره*، ش ۲۳، صص ۱۱۷ - ۱۳۵.

ب. منابع لاتین

- Alavi, Rafi Ahmad (1977), *Studies in the History of Medieval India*, Dehli.
- Haig, S. Wolseley (1958), “The Kingdom of the Deccan: 1347-1490”, in The Cambridge history of India, vol.3, Dehli.
- Husain, Afzal (1999), *Nobility under Akber and Jahangir*, NewDelhi.
- Sherwani, H. K. (1974), *History of Medieval Deccan*, Andhra Pradesh.

List of Sources with English Handwriting

- Afifi, Rahim (1966), "Jahangiri Culture", Journal of Faculty of Literature of Mashhad, No. 8, pp.271-262.
- Alami, Abu'l-Fazl (1890), *Akbarnama*, Agha Ali Ahmad(Ed), Calcutta: Ardogaid.
- Alavi, Rafi Ahmad (1977), *Studies in the History of Medieval India*: Dehli.
- Alizadeh Moghadam, Badrosadat (2013),"A Look At The Position The Etemad-al-Dawla Tehrani Family During The Reign Of Jahangir Teymouri", Studies Of History Of Islam, No 17, pp 93-116.

- Al-sheibi, Mustafa (2008), *Shiism and Sufism until the beginning of the twelfth century AH*, Alireza Zakavati Qaragazlu (Trans), Tehran: Amirkabir Publisher.
- Badawani, Abdul Qadir (2000), *Muntakhab al- Tavarikh*, Mawlawi Ahmad Ali Saheb, Tehran: Association of Cultural Works and Honors Publisher.
- Bahranipour Ali and seyedeh Zahra Zarei (2010), "Origins of authority and social acceptance of the Al-Inju dynasty (754-725 AH)", History of Islam and Iran Alzahra University, No 8, pp53-29.
- Bakhshi, Motamed Khan (1865), *Iqbalname Jahangiri*, Mawlawi Abdul Hai (Ed.), Calcutta: Press College.
- Behkari, Sheikh Farid al-Din (1970), *Dhakhirat Al-Khawanin*, Moin Al-Haq (Ed.), Karachi: Pakistan Historical Society.
- Ghaffari Kashani, Ahmad Ibn Mohammad (1941), *the History of Negarestan*, Morteza Modarres Gilani (Ed), Tehran: Hafez Publications.
- Gurkhani, Noureddin Mohammad (1980), *Jahangirnameh*, Mohammah Hashem(Ed), Tehran: Iranian Culture Foundation.
- Haig, S.Wolseley (1958), "The Kingdom of the Deccan: 1347-1490", in The Cambridge history of India, vol 3: Dehli.
- Haresi Badkhshi, Dinat khan (2003), Tarikh-i- Muhammadi, Nisar Ahmed Faruqi, Rampour, Rampour Library Publications.
- Hasni, Abdul Hai (1962), *Nuzhat Al- Khawatir WA Bahjat Al - Masami WA Nawazir*, Hyderabad: Ottoman Publications.
- Hesheriyi Tebrizi- Muhammad Amin (1992), Rovzatul Athar, Eziz Devletabadi (Ed), Tebriz: Sutude Publications.
- HinduShah Strabadi (1922), *Golshan Ebrahimi (Fereshteh History)*, Calcutta: Secretary Of State Null Press.
- Hosseini Fasaei, Hasan (2004), *Fars-nameh.Naseri*, Mansour Rastegar, Tehran: Amirkabir Publications.
- Husain, Afzal, (1999), *Nobility under Akber and Jahangir*, New Delhi: Ajay Kumar Jain.
- Ibn Battuta (1980), *Travelogue*, Mohammad Ali movahed (Trans.), Tehran: Book translation and publishing company.

- Karbalai, Hafiz Hussein (1970), *Rawdat Al-Jannan WA Janat Al-Jannan*, Jafar Sultan Al-Qarai(Ed), Tehran: Book translation and publishing company.
- Kamboh, Muhammad Saleh (1973), *Shahjahannama*, Vahid Qurayshi (Ed), lahor, TaraQi Adab Publications.
- Khafi Khan Nizam al-Mulki, Hashim Khan (1869), *Muntakhab al-Bab*, Rumi Kabiruddin Ahmad (Ed.), Calcutta: College Press.
- Nahavandi, Abdul Baqi (1931), *Mathir Rahimi*, Hedayt Hussien(Ed), Calcutta: Bepist Mishan Publications.
- Nasrabadi, Mohammad Taher (1999), *Tazkereh Nasrabadhi*, Tehran: Asatir.
- Navai, Abdolhossein (1989), *Collection of Historical Documents and Correspondence (Shah Tahmasb Safavid)*, Tehran: Zarrin Publications.
- Nizamuddin Ahmad (1931), *Classes Akbari*, Calcutta: Bepist Mishan Publications.
- Qazvini, Asadbeyg (1972), *Asadbeyg Qazvini History Treatise*, Jamshid Norouzi, Tehran: Institute Of Humanities.
- Qomi, Mir Ahmad (1980), *Golestan Honar*, Ahmad Soheili(Ed), Tehra: Manouchehri Publication.
- Razavi, Seyed Abbas Athar (1997), *Shiites in India*, IslamicStudies and Research Center (Trans), Qom: Islamic Propaganda Office Publications.
- Seyed Noorullah (1986), History of Ali Adel Shah.Sharif Nisa Ansari(Ed), Hyderabad: Prentang Press.
- Shabankareh, Mohammed (1984), *Majma Al-Ansab*, Mir Hashem Mohaddes(Ed), Tehran Amirkabir Publications.
- Shah Nawaz Khan, Samsam ud -Daula (1888), *Ma'asir al-umara*, Mawlawi Abdul Rahim (Ed.), Calcutta: Ardogaid.
- Sherwani, H.K (1974), *History of Medieval Deccan*: Andhra Pradesh.
- Shoushtari, Noorullah (1986), Majalis Al- Momenin, Tehran: Islamic Publications.
- Tabataba, Seyed Ali (1936), *Borhan Maseer*, Delhi: Society Press.
- Tatavi, Ahmad (2003), *Tarikh-I-Alfi*, Gholmreza Tabatabai Majd(Ed), Tehran: Scientific and cultural Publications.

- Tehrani, Agha Bozorg (1982), *Al-Zaria men al Tassanif al Shia*, Birot: Darl asva Publications.
- Turkman, Iskanderbek (2003), *History of Alam Aray Abbasi*, Tehran: Amirkabir.
- Yari, Siavash and Maryam Kenarivand (2015), "The Role of Iranian Bureaucrats in the Deccan of Avalanche Era", Subcontinental Studies, No 23, pp117-135.
- Zarkob Shirazi, Ahmad Ibn al-khair (1971), *Shiraznameh*, Tehran: Iranian Culture Foundation.